

# قصه «مِری» کردن رومیان و چینیان در علم<sup>۲</sup> نقاشی و صورتگری<sup>۱</sup>

مقایسه روایت مولوی با روایات غزالی، نظامی، انوری و داعی حسنی

دکتر احمد کتابی\*

## چکیده

حکایت «مِری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری» یکی از دلاویزترین و معروفترین داستان های تمثیلی مولوی است. از این قصه، روایت های دیگری در آثار سایر نویسندگان و سخن سرایان فارسی نقل شده است که از آن جمله اند: روایات امام محمد غزالی، نظامی گنجوی، انوری ابیوردی و مرتضی داعی حسینی. (فروزانفر، ۱۳۷۷، ص ۱۳۴)

از آنجا که سخنوران یاد شده، همگی، از نظر زمانی بر مولوی تقدم دارند، امکان اینکه مضمون این داستان به «توارد»<sup>۳</sup> به ذهن مولوی خطور کرده باشد. بسیار کم و در مقابل، احتمال اقتباس آن زیادتر است.<sup>۴</sup>

در این مقاله، روایت های مذکور، به ترتیب تقدم زمانی، نقل و وجوه تشابه و افتراق آنها تحلیل می شود و به پیام مشترک آنها اشاره می گردد. در این میان، روایت مولوی، با توجه به اهمیت و شهرت آن، به نحو مبسوط تری بررسی می شود.

کلیدواژه: روایت مری کردن رومیان و چینیان در علم صورتگری، مولوی، نظامی، امام محمد غزالی، انوری، داعی حسنی.

E-mail: mahban\_ketabi@yahoo.com

\*. استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

تذکر: اعداد فاقید پراکنز علامت ارجاع به پی نوشت و اعداد داخل پراکنز نشانه ارجاع به پانویست است.

## ۱. روایتِ امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق)

تا آنجا که آگاهی داریم قدیم‌ترین روایت از داستانِ مسابقهٔ رومیان و چینیان در نقاشی، در کتاب احیاء علوم‌الدین غزالی (جلد سوم، ربع مهلکات، کتاب شرح عجایب دل) آمده است. با توجه به مدخلِ داستان که با عبارت «در حکایت آمده است...» آغاز می‌شود، می‌توان احتمال داد که این داستان، مخلوق غزالی نبوده و وی آن را از حکایتی که در زمان او در افواه و یا در آثار مکتوب رایج بوده، اقتباس کرده است.

پیام مورد نظر غزالی از نقل این داستان، در توضیحاتی که قبل و بعد از شرح آن آمده، بیان شده است. در مقدمهٔ داستان در این خصوص چنین می‌خوانیم:

پس فرق بین علم‌های انبیاء و اولیاء و میان علم‌های حکما و علما آن است که علم انبیاء و اولیاء از درون دل آید، از دری که سوی عالم ملکوت گشاده است، و علم حکما و علما، از در حس‌ها، که سوی عالم مُلک<sup>(۱)</sup> باز شده است... عمل علماء آن است که نفس علم‌ها کسب کنند و آن را به دل رسانند؛ و عمل اولیای صوفیه آنکه (تنها) دل را روشن و پاک و صافی و مصقول<sup>(۲)</sup> گردانند.

### و اما شرح داستان به روایت غزالی:

... در حکایت آمده است که اهل چین و اهل روم در خدمت یکی از پادشاهان به کمال استادی و وفورِ حَذَق<sup>(۳)</sup> در صناعتِ نقاشی مفاخرت<sup>(۴)</sup> کردند. پس، رأی پادشاه بر آن قرار گرفت که هر دو فریق<sup>(۵)</sup> صفه‌ای را نقش کنند، یک جانب اهل چین و یک جانب اهل روم، و پرده‌ای میان ایشان آویخته شود تا برکارِ یکدیگر اطلاع نیابند و اهل روم از رنگ‌های غریب چندان جمع کردند که در شمار نیاید و اهل چین بی‌درنگ در رفتند،<sup>(۶)</sup> و به روشن کردن و زدودن<sup>(۷)</sup> جانب خود مشغول شدند. و چون اهل روم از نقاشی فارغ آمدند، اهل چین دعوی کردند که ما نیز برداختیم.<sup>(۸)</sup> پادشاه تعجب فرمود که بی‌رنگ چگونه برداختند. و چون این سخن با چینیان تفریر کردند:

۱. عالم شهادت، عالم محسوسات، عالم سفلی مقابل عالم مجردات (فرهنگ معین).

۲. صیقلی یافته، تزکیه شده. ۳. مهارت.

۴. فخر فروشی، تفاخر. ۵. گروه.

۶. شروع به کار کردند. ۷. صیقلی کردن.

۸. کار را به انجام رساندیم.

ایشان گفتند که شما را بر کارِ احاطتی<sup>(۱)</sup> نیست، پرده بر باید داشت تا صحتِ دعوی ما روشن شود. چون پرده برداشتند عجایب دستکاری<sup>(۲)</sup> رومیان با زیادتِ روشنی و دَر فشانی<sup>(۳)</sup> در جانبِ چینیان ظاهر شدند، زیرا که از بسیاری زدودن، چون آینه روشن گشته بود، پس جانبِ ایشان به سببِ مزید صفا خوب تر نمود.<sup>(۴)</sup> (غزالی، ۱۳۶۸، جلد سوم، ص ۴۶)

غزالی، سپس، به نتیجه‌گیری از داستان می‌پردازد و تلاش اولیاء را در مقام تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ دل به کارِ چینیان تشبیه می‌کند که با صیقلی دادن صفة خود موجب شدند که نقش‌های زیبای صفة رومیان، عیناً و بلکه به گونه‌ای شفاف‌تر، بر سطح صاف و زدودهٔ صفة آنها منعکس شود.

...پس، همچین<sup>(۵)</sup> عنایتِ اولیاء در تطهیر و تزکیت و جلا و تصفیتِ دل باشد تا حقِ صریح با نهایتِ روشنی در آن بدر فشد؛ چنانکه چینیان کردند و عنایتِ علما و حکما در آنکه نقشِ علم‌ها در دل حاصل کنند.<sup>(۵)</sup> (همان مأخذ)

## ۲. روایت اوحدالدین انوری (? - ۵۸۳ ق)

انوری، ضمن قطعه‌ای کوتاه تحت عنوان «فی الحکمة و الموعظه» داستان مزبور را با اندک تفاوتی ارائه کرده است: به موجب روایت وی، مسابقهٔ نگارگری بین رومیان و چینیان به وقوع نمی‌پیوندد بلکه بین دو استاد نقاش چینی در می‌گیرد.

صفه‌ای را نقش می‌کردند نقاشان چین

بشنو این معنی کزین بهتر حدیثی نشنوی

اوستادی نیمه‌ای را کرد همچون آینه

اوستادی نیمه‌ای را کرد نقش مانوی<sup>(۶)</sup>

تا هر آن نقشی که حاصل باشد اندر نیمه‌ای

بینی اندر نیمه‌ای دیگر چو اندر وی روی

(دیوان انوری، ۱۳۳۷، ص ۴۷۳)

انوری، پس از این شرح مختصر و مفید، بلافاصله به تشبیه و استنتاج می‌پردازد و آدمیان را مخاطب می‌سازد:

۱. اِشْرَاف، وارد بودن به کاری.

۳. درخشش، تَلألُو.

۴. جلوه کرد.

۶. منسوب به مائی نقاش، بسیار زیبا.

۲. هنر نمایی.

۵. مخفّف همچون این، بدین گونه.

ای برادر خویشتن را صفه‌ای دان هم‌چنان  
هم به سقفی نیک عالی، هم به بنیادی قوی  
باری آر<sup>(۱)</sup> آن نیمهٔ یرنقش نتوانی شدن  
جهد آن کن تا مگر آن نیمهٔ دیگر شوی<sup>(۲)</sup>

### ۳. روایتِ نظامی گنجوی (ح ۵۳۰-۶۱۴ ق)

نظامی در اثر معروف خود شرفنامه (= بخشی از اسکندر نامه) که در قالبِ مثنوی سروده شده حکایت مزبور را به شیوه‌ای بس دلنشین و با عبارات و تعابیری به غایت بلیغ و فصیح منظوم ساخته و همانند غزالی، صورتگری را به رومیان و آینه‌کاری را به چینیان نسبت داده است. در این روایت، در قیاس با روایات قبلی، تغییرات و اضافات قابل ملاحظه‌ای مشاهده می‌شود. شایان توجه است که نظامی در این منظومه نسبتاً مفصل فقط به داستان سرایی اکتفا و از هرگونه تشبیه و نتیجه‌گیری خودداری کرده است. اینک متنِ روایتِ نظامی:

#### مناظرهٔ رومیان با چینیان در نقاشی

یکی روز خرم‌تر از نو بهار	گزیده‌ترین روزی از روزگار
به مهمانِ شه بود خاقانِ چین	دو خورشید با یک‌دگر هم نشین
ز روم و ز ایران و از چین و زنگ	سماطین <sup>(۳)</sup> صف‌ها برآورده تنگ
به می‌چهرهٔ مجلس آراسته	ز روی جهان گگرد برخاسته
در آن خرمی‌های با ناز و نوش	رسیده زلب موج گوهر <sup>(۴)</sup> به گوش
سخن می‌شد از کار کار آگهان	که زیرک‌تران کیستند از جهان؟
زمین خیز <sup>(۵)</sup> هر کشور از دهر چیست؟	به هر کشور از پیشه‌ها بهر چیست؟
یکی گفت نیرنگ و افسونگری	زهندوستان خیزد از بنگری
یکی گفت بر مردم شور بخت	ز بابل رسد جادوی‌های سخت

۱. مخفف اگر.

۲. تلاش کن، تا از طریق تصفیه و تزکیه، مستعد دریاقت و اقتباس نیکی‌ها و فضیلت‌ها شوی.

۳. تشبیهٔ سماط: دو صف یا ردیف رو به روی هم (فرهنگ معین، ذیل سماط، معنای دوم).

۴. کنایه از سخنان نغز. ۵. محصول.

یکی گفت نشنیدی ای نقش بین  
 ز رومی و چینی در آن داوری  
 نمودند هر یک به گفتار خویش  
 برآن شد سرانجام کار اتفاق<sup>(۲)</sup>  
 میان دو ابروی طاق بلند  
 بر این گوشه رومی کند دستکار<sup>(۴)</sup>  
 نبینند پیرایش یکدیگر  
 چو زان کار گردند پرداخته<sup>(۵)</sup>  
 ببینند کز هر دو پیکر کدام  
 نشستند صورتگران در نهفت<sup>(۷)</sup>  
 به کم مدت<sup>(۹)</sup> از کار پرداختند  
 یکی بود پیکر دو ارژنگ<sup>(۱۱)</sup> را  
 عجب ماند از آن کار نظارگی<sup>(۱۲)</sup>  
 که چون کرده‌اند این دو صورت نگار  
 میان دو پیکار<sup>(۱۴)</sup> بنشست شاه  
 نه شناخت از یکدیگر بازشان  
 بسی راز از آن در نظر باز جست  
 بلی در میانه یکی فرق بود  
 چو فرزانه دید آن دو بتخانه را  
 درستی طلب کرد و چندان شتافت

که افسانه شد در جهان نقش چین  
 خِلافی<sup>(۱)</sup> برآمد به فخر آوری  
 نموداری از نقش پرگار خویش  
 که سازند طاقی چو ابرو به طاق  
 حجابی فرود آورد نقش بند<sup>(۳)</sup>  
 برآن گوشه چینی نگار نگار  
 مگر مدت دعوی آید به سر  
 حجاب<sup>(۶)</sup> از میان گردد انداخته  
 نو آیین تر آید چو گردد تمام  
 در آن جفته<sup>(۸)</sup> طاق چون طاق جفت  
 میان بُر<sup>(۱۰)</sup> ز پیکر برانداختند  
 تفاوت نه هم نقش و هم رنگ را  
 به عبرت فرو ماند یکبارگی  
 دو ارتنگ<sup>(۱۳)</sup> را بر یکی سان گزار؟  
 در این و در آن کرد نیکو نگاه  
 نه پی برد بر پرده رازشان  
 نشد صورت حال بر وی درست  
 که این می‌پذیرفت و آن می‌نمود<sup>(۱۵)</sup>  
 بدیع آمد آن نقش فرزانه را  
 کز آن نقش سررشته‌ای باز یافت

پادشاه فرمان داد که دیگر بار، پرده‌ای را بین دو صفت حایل کنند:

۱. رقابت.
۲. عاقبت قرار بر این شد که.
۳. استادکار
۴. هنرنمایی
۵. فارغ
۶. پرده
۷. به صورت مخفی
۸. یک جفت
۹. در اندک زمانی
۱۰. پرده، حجاب
۱۱. نام کتاب مانی است، در اینجا به معنای نقاشی.
۱۲. مشاهده، در اینجا به معنای بیننده، ناظر.
۱۳. ارژنگ
۱۴. مراد از دو پیکار، به کنایه، دو اثر (کار) رقیب است و یا دو گروه رقیب.
۱۵. یکی نقش دهنده بود و دیگری نقش پذیر

بفرمود تا در میان تاختند  
 چو آمد حجابی میان دو کاخ  
 یکی تنگدل<sup>(۱)</sup> شد یکی رو فراخ<sup>(۲)</sup>  
 بر آینه چینی افتاد زنگ  
 شگفتی فرو ماند از آن شه‌ریار  
 چو شد صفه چینیان بی نگار<sup>(۴)</sup>

پادشاه که از مشاهده محو شدن نقش‌ها در صفه چینیان شگفت زده شده بود، پرده حایل را کنار زد و در نتیجه، نقش‌ها دوباره ظاهر شدند:

دگر ره حجاب از میان برکشید  
 بدانست کان طاق افروخته<sup>(۵)</sup>  
 همان پیکر اول آمد پدید  
 به صیقل رقم دارد اندوخته<sup>(۶)</sup>

و بدین ترتیب، راز معما و چگونگی کار دو گروه بر وی آشکار شد:

در آن وقت کان شغل می‌ساختند<sup>(۷)</sup>  
 به صورتگری بود رومی به پای  
 هر آن نقش کان صفه گیرنده شد  
 بر آن رفت فتوی در آن داوری  
 نداند چو رومی کسی نقش بست  
 میانه حجابی برافراختند  
 مصقل همی کرد چینی سرای  
 به افروزش<sup>(۸)</sup> این سو پذیرنده شد  
 که هست از بصر هر دو را یاوری<sup>(۹)</sup>  
 گه صقل چینی بود چیره دست  
 (نظامی، شرفنامه، ۱۳۸۰، ص ۱۸۶ - ۱۸۸)

#### ۴. روایت مولف تبصرة العوام....

در کتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام<sup>۶</sup> منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی نیز، حکایت مزبور با بیانی بس شیوا و روشن نقل شده است، با این

۱. غمگین، کدر، کنایه از بی نقش.
۲. شاد، گشاده‌رو، کنایه از پر نقش و نگار، زیبا.
۳. خطوط، نقش‌ها
۴. بی نقش
۵. روشن، درخشانده
۶. بر اثر صیقل یافتن، نقش پذیر شده است.
۷. بدان کار می‌پرداختند
۸. درخشندگی، تلالو
۹. به کنایه: هر دو صفه زیبا و چشم‌انداز بودند و یا هر دو گروه در کار خود، بصیرت و مهارت داشتند.

تفاوت، که بر خلاف روایت‌های غزالی و نظامی، صورت‌گیری به چینیان و آینه کاری به رومیان نسبت داده شده است.

### متن روایت:

.... در حکایتی معروف آمده است که نقاشان چین و روم با یکدیگر مفاخرت کردند نزد سلطانی از سلاطین؛ هر قومی گفتند نقشی ما بهتر از نقش ایشان است. سلطان بفرمود بهر هر دو قوم صفه ایست، پرده در میان ببندید و نقش کنید تا ممیزان<sup>(۱)</sup> فرق کنند و دعوی شما به ظهور آید که کدام نقش بهتر کرده‌اید. پس، پرده در میان صفه بستند و هر یکی به کار خویش مشغول شدند چنان‌که برکار یکدیگر هیچ اطلاع نداشتند. پس اهل چین نقاشی و قلم کاری کردند در غایت خوبی و کمال که کس مثل آن ندیده بود و اهل روم این طرف خویش را صیقل کردند به مثل آینه. چون چینیان از نقش فارغ شدند، پرده از میان بر گرفتند به حضور سلطان و امرای دولت. نقش اهل چین عکس انداخت. چون این طرف صیقلی بود و لطافت داشت عکس آن طرف در طرف رومیان خوب‌تر نمود و پسندیده‌تر افتاد؛ سبب آنکه هر چه در مقابله آینه بداری، آن صورت در آینه خوش‌تر نماید و صافی‌تر. (تبصرة العوام، ۱۳۱۳، ص ۱۲۸)

در موخره داستان، مؤلف کتاب، با صراحت، به منظور و هدف خود از ذکر داستان اشاره کرده است:

.... و مقصود از این حکایت آن است که هر که ترک علائق دنیا کرد و به تفکر و ریاضت مشغول شد، صفای اندرون حاصل نمود و مستعد قبول علوم غیبیه شد و این نبوت بود، و گویند آن کسی که نبوت به کسب<sup>(۲)</sup> حاصل کرده باشد فاضل‌تر باشد از آن که نبوت او عطایی<sup>(۳)</sup> بود.... (همان مأخذ، ص ۱۲۹)

### ۵. روایت مولانا جلال‌الدین محمد مولوی (۶۰۴-۶۷۲ ق)

در میان روایت‌هایی که از داستان مسابقه نقاشی بین چینیان و رومیان نقل شده، روایت مولوی از همه مشهورتر است چنانکه پیش از این گفتیم در دو روایت قدیمی‌تر این داستان (روایات غزالی و نظامی) این چینیان هستند که سطح دیوارها را صیقلی

۱. داوران

۲. به صورت اکتسابی

۳. فطری، غیر اکتسابی

می‌کنند تا تصویرهای نقاشی شده هنرمندان رومی بر آن تجلی یافته منعکس شود ولی در روایت مولوی همانند روایت مؤلف تبصره العوام جای این دو عوض شده است. این دخل و تصرف، متناسب با مقاصدی است که مولانا در نقل حکایات در مدنظر دارد.<sup>۷</sup> مولوی، در نقل این روایت، چنانکه شیوه معمول اوست، تمثیل و داستان سرایی را بهانه و وسیله‌ای برای بیان و تفهیم اندیشه‌های خود قرار داده است. برای اینکه پیام مورد نظر وی از این داستان بهتر معلوم شود، مقدمتاً چند بیت را که قبل از شروع داستان مزبور آورده است، نقل می‌کنیم.

همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو<sup>(۱)</sup> در ریاضت آینه بی رنگ<sup>(۲)</sup> شو  
خویش را صافی کن از او صافی خود تا ببینی ذات پاک صاف خود  
بینی اندر دل علوم انبیاء بی کتاب و بی معید<sup>(۳)</sup> و اوستا  
...ور مثالی خواهی از علم نمان قصه‌گو از رومیان و چینیان  
(مولوی، مثنوی، تصحیح نیکلسون، ۱۳۵۶، دفتر اول ابیات ۳۴۵۹ تا ۳۴۶۶)

و اینک به متن داستان می‌پردازیم که با خود ستایی و فخرفروشی طرفین مسابقه آغاز می‌شود: (همان ابیات: ۳۴۶۷ - ۳۴۹۹)

چینیان گفتند ما نقاش تر رومیان گفتند ما را کز و فر  
گفت سلطان امتحان خواهم درین کز شماها کیست در دعوی گزین<sup>(۴)</sup>  
چینیان و رومیان بحث آمدند<sup>۸</sup> رومیان از بحث در مکث آمدند<sup>(۵)</sup>  
چینیان گفتند یک خانه به ما خاصه بسپارید و یک آن شما  
بود دو خانه مقابل در به در<sup>(۶)</sup> زان، یکی چینی بستند رومی دگر  
چینیان صد رنگ از شه خواستند شه، خزینه باز کرد آن تا بستند

۱. در قدیم آینه از آهن ساخته می‌شد. چون آهن را جلا می‌دادند تیرگی آن برطرف و چنان روشن می‌شد که عکس هر چیز در آن پدید می‌گردید و صفت آهنی - تیره بودن - آن از میان می‌رفت، (شهیدی - شرح مثنوی، جزء چهارم از دفتر اول، ۱۳۷۶، ص ۱۴۳).  
۲. زنگ  
۳. باز گوینده، معید کسی بود که چون استاد از القای درس فارغ می‌شد، وی درس را برای طالبانی که سخن استاد را خوب درک نکرده بودند، تکرار می‌کرد. (همان)  
۴. گزیده‌تر، برنده  
۵. از مباحثه دست کشیدند و سکوت اختیار کردند. زیرا آنان اهل کشف و شهود بودند و با قیل و قال موافقتی نداشتند. (زمانی، ۱۳۸۲، دفتر اول، ص ۹۹۵)  
۶. که درهای آنها رویه روی هم بود.



هر صباحی<sup>(۱)</sup> از خزینه رنگ ها      چنینان را راتبه<sup>(۲)</sup> بود از عطا  
رومیان گفتند نی لون و نه رنگ      در خور آید کار را جز دفع زنگ<sup>(۳)</sup>

در اینجا، مولانا نخستین هدف خود را از نقل این حکایت بیان می‌دارد: از دویست نوع رنگ به بی رنگی راهی هست. رنگ، همانند ابر، موجب حجاب و پوشیدگی است و حال آنکه بی رنگی، به منزله ماه است که حجاب ابر را نورانی می‌کند به طوری که از نورانی شدن آن می‌توان به وجود ماه تابان پی برد. بیرنگی، در واقع، اصل و منشاء همه رنگ هاست و رنگ‌ها، همگی، سرانجام، بدان باز می‌گردند. وحدت، اصل عالم است و کثرت‌ها موجودیتی اعتباری دارند. ملخص کلام: اگر صاحب بصیرت باشی از نمودهای کثیر هم می‌توانی به عالم وحدت راه یابی. (زمانی، ۱۳۸۲، ص ۹۹۶)

از دو صد رنگی به بی رنگی رهی است      رنگ چون ابراست و بی رنگی مهی است  
هر چ اندر ابر ضو<sup>(۴)</sup> بینی و تاب<sup>(۵)</sup>      آن ز اختر بین و ماه و آفتاب  
(همان مأخذ)

سرانجام، هر دو گروه از کار خود فراغت یافته، آماده عرضه محصول آن می‌شوند:

چنینان چون از عمل فارغ شدند      از پی<sup>(۶)</sup> شادی دهل‌ها می‌زدند  
شه درآمد دید آن جا نقش‌ها      می‌ربود آن عقل را وقت لقا<sup>(۷)</sup>  
(همان مأخذ)

شاه، سپس، به غرفه رومیان پا می‌نهد و شگفتا! که در اینجا هم با همان منظره مواجه می‌شود زیرا نقش‌های زیبا و دلربای غرفه چنینان عیناً = و حتی با درخشندگی بیشتری = بر سطح صاف و صیقلی غرفه رومیان انعکاس یافته است.

بعد از آن آمد به سوی رومیان      پرده را برداشت رومی از میان  
عکس آن تصویر و آن کردار<sup>(۸)</sup>‌ها      زد<sup>(۹)</sup> برین صافی شده دیوارها  
(همان ابیات)

۱. صبحگاه

۲. مقرری، سهمیه

۳. هیچ رنگی نمی‌تواند به کار آید و تنها چاره، زدودن زنگ<sup>۹</sup> و صیقلی دادن است.

۴. نور

۵. پرتو، درخشش

۶. بر اثر، از فرط

۷. دیدار

۸. کار و عمل، اینجا کار نقاشی

۹. افتاد، منعکس شد

هر چ آنجا دید اینجا به نمود دیده را از دیده خانه می‌ربود<sup>(۱)</sup>

و در همین جاست که مولوی به تشبیه و استنتاج می‌پردازد.

رومیان آن صوفیانند ای پدر بی ز تکرار و کتاب و بی هنر<sup>(۲)</sup>  
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها پاک از آز و حرص و بخل و کینه‌ها

پیام اصلی ابیات یاد شده، به ویژه دو بیت آخر، متمایز کردن «علم حصولی» از «علم حضوری» است: «چنینان مظهر طالبان علم حصولی‌اند که باید آن را با کوشش و از سواد و دفتر به دست آورند و رومیان مظهر علم حضوری‌اند که تحصیل آن نیاز به مقدمات از قبیل کتاب و دفتر و تعلیم معلم ندارد. صوفیان سینه را از آرایش‌ها پاک می‌کنند تا همچون آینه قابل انعکاس گردد».<sup>۱۰</sup> (شهیدی، ۱۳۷۶، جلد ۴، ص ۱۴۹)

ابیات بعدی، یکسره به جمع بندی و نتیجه‌گیری از تمثیل اختصاص یافته است:

آن صفای آینه لاشک<sup>(۳)</sup> دل است کونقوش بی عدد را قابل است<sup>(۴)</sup>  
صورت بی صورت<sup>(۵)</sup> بی حد غیب ز آینه دل دارد آن موسی به جیب<sup>۱۱</sup>  
گرچه آن صورت نگنجد در فلک نه به عرش و کرسی و نی بر سَمک<sup>(۶)</sup>  
ز آنکه محدود است و معدودست آن آینه دل را نباشد حد بدان  
عقل اینجا ساکت آمد یا مُضِل<sup>(۷)</sup> ز آنک دل با اوست یا خود اوست دل<sup>۱۲</sup>  
عکس هر نقشی نتابد تا ابد جز زدل هم با عدد هم بی عدد  
تا ابد هر نقشی نو کاید به رو می‌نماید بی قصوری اندر او

در ابیات بعد مولوی، دیگر بار، به توصیف و تحسین کسانی می‌پردازد که آینه قلب خویش را صیقل زده، صحیفه دل را از زنگارهای آز، رشک و کینه زدوده و از رنگ و بو

۱. چشم را خیره می‌کرد، (دیده خانه = چشم)

۲. بدون اینکه به کتاب و هنر (ظاهری) و تکرار (درس) نیازی باشد.

۳. بدون تردید

۴. که نقش‌های متعددی را می‌تواند پذیرا باشد. مراد مولوی از «صفای آینه» در این بیت، وصف صفای دل است که بر اثر آن، می‌تواند صورت‌ها و نقش‌های بی شماری را منعکس و نمایان سازد.

۵. صورت، به معنای مصطلح آن دارای شکل و بعد است اما در اینجا از صورت تنها لفظ مقصود است. صورتی که برای آن هیچ گونه حد و رسمی نیست (شرح مثنوی، دکتر شهیدی، جلد ۴، ص ۱۵۰).

۶. ماهی، کنایه از زمین، در گذشته می‌پنداشتند کره زمین پریش ماهی قرار دارد.

۷. گمراه کننده

و ظواهر دنیا یک‌باره دل کنده‌اند. اینان، جز نیکویی و کمال نمی‌بینند زیرا هر آنچه را مشاهده می‌کنند از جانب خدا می‌بینند.

علاوه بر این، از قشر و سطح علوم رسمی و ظاهری فراتر رفته و با وصول به مرتبهٔ بیش و معرفت، در فشی شهود و عین الیقین را برافراشته‌اند. (وزین پور، ۱۳۷۱، ص ۲۵۷)

اهل صیقل رسته‌اند از بو و رنگ هر دمی بینند خوبی بی درنگ  
نقش و قشر و علم را بگذاشتند رایت علم الیقین افراشتند

باری! افکار و اندیشه‌های مزاحم و بازدارنده از اینان رخت بر بسته و به مقام روشن بینی رسیده‌اند.

رفت فکر و روشنایی یافتند نحر و بحر<sup>(۱)</sup> آشنایی یافتند  
مرگ کین جمله از او در وحشت اند می‌کنند این قوم بروی ریش خند  
کس نیابد بر دل ایشان ظفر بر صدف آید ضرر نی بر گهر

این رهروان، گرچه دانش‌های مرسوم از قبیل علم نحو و علم فقه را رها کرده ولی در عوض، «محو» و «فقر» را اختیار کرده‌اند:

گر چه نحو و فقه را بگذاشتند لیک محو<sup>(۲)</sup> و فقر<sup>(۳)</sup> را برداشتند  
تا نقوش هشت جنت<sup>(۴)</sup> تافته است لوح دلشان را پذیرا یافته است  
صد نشان از عرش و کرسی و خدا چه نشان؟ بل عین دیدار خدا

۱. احتمالاً نهر و بحر است به معنای جوی و دریا یعنی هر یک به قدر استعداد خویش، از آشنایی برخوردار شدند: بعضی به نهر رسیدند و بعضی به بحر. (شهیدی، همان، ص ۱۵۲). ولی در فرهنگ لغات و تعبیرات منوی، کلمه مزبور به شکل «نحر» نقل شده و برای آن معانی: مقابل هم قرار گرفتن، نزدیکی و قرب ذکر شده است. (گوهرین، ج ۹، ص ۶۵)

۲. «محو» نزد صوفیان، عبارت است از زایل کردن وجود بنده که دارای سه درجه است: نخست محو صفات ناپسند و کردار نارواست. دوم، محو مطلق صفات حمیده و ذمیه است و سومین و بالاترین آن، محو ذات است. (همان، ص ۲۱۶ و ۸۳۳ و نیز شهیدی، همان، ص ۱۵۲).

۳. «فقر» از جمله مقامات و مراحل سیر و سلوک است و نخستین گام تصوف به شمار می‌رود. فقر در بدایت، ترک دنیا و در نهایت، فناست. «فقیر آن است که از سر همه چیز گذشته باشد...» (زمانی، همان، ص ۷۰۵) و نیز گفته‌اند «فقر واگذارن نفس است در اختیار احکام الله». (شهیدی، همان، ص ۱۵۲).

۴. هشت بهشت. اشاره‌ای است بدان‌که بهشت را هشت در است و یا هشت مرتبه و مقام (زمانی، همان، ص ۱۰۰۳).

## پی‌نوشت‌ها:

۱. مسابقه، «جدال کردن، برابری کردن با کسی در قدر و مرتبه و بزرگی»، (فرهنگ معین).
۲. در اینجا، علم مسامحتاً به مفهوم صنعت یا فن به کار برده شده است. امثال این مسامحه‌ها در مثنوی مولانا کم نیست.
۳. خطوط یک اندیشه یا مضمون به ذهن دو یا چند سخنور و یا صاحب نظر به صورت همزمان یا در زمان‌های مختلف بدون اطلاع از یکدیگر.
۴. با توجه به اینکه مثال‌های مذکور در جلد سوم احیاء علوم‌الدین (ربع مهلکات، کتاب شرح عجایب دل) چندین بار در دفتر اول مثنوی تکرار شده است، با احتمال بسیار زیاد، می‌توان به قرینه حدس زد که در این مورد نیز، غزالی مأخذ حکایت است. (نیکلسون، ۱۳۷۴، دفتر اول، ص ۴۶۵).
۵. شمس‌الدین محمد تبریزی - مراد و مقتدای مولانا جلال‌الدین محمد مولوی - را نیز سخنی قریب به همین مضمون است:  
 «... طریق از این دو بیرون نیست: یا از طریق گشاد باطن، چنانکه انبیا و اولیا یا از طریق تحصیل علم [که] آن نیز مجاهده و تصفیه است. از این هر دو بماند، چه باشد غیر دوزخ؟ (موحد، ۱۳۶۹، ص ۱۶۲).
۶. تبصره العوام فی معرفة مقالات الانام نام یکی از دو کتاب فارسی است در زمینه ملل و نحل و شرح مقامات و آراء و ادیان که از دوران قبل از استیلای مغول به جا مانده است. (دو دیگر کتاب بیان‌الادیان است که زمان تألیف آن مربوط به حدود یکصد سال قبل از تألیف تبصره العوام است.) متأسفانه نه مؤلف تبصره العوام... دقیقاً معلوم است و نه زمان دقیق تألیف آن؛ ولی با توجه به محتوای کتاب، شیعه بودن مؤلف آن محل تردید نیست.
- علامه فقید عباس اقبال، پس از پژوهش‌های عالمانه‌ای که در باره این کتاب به عمل آورده، با تردید و تأمل، آن را منسوب به سیدمرتضی بن داعی حسنی رازی و زمان تألیف آن را حوالی نیمه اول قرن هفتم هجری دانسته است. (داعی حسنی، ۱۳۱۳، مقدمه و نیز دایرة المعارف فارسی دکتر مصاحب، ذیل تبصره العوام)
۷. نیکلسون این تعبیر را چنین توجیه می‌کند: «از آنجا که صیقل دهندگان، اولیاء صوفی و عارفان کامل را مُمثل می‌سازند، فردی رومی در شعری خطاب به رومیان نمی‌تواند به خطا رود و این نقش‌های سنتی را وارونه نکند. نخستین خوانندگان مثنوی به همان اندازه از پیروزی رومیان باید شادمان شده باشند که اگر شاعر این حکایت را دقیقاً همان‌گونه که اخذ کرده بود برایشان باز می‌گفت از بی‌تدبیری و بی‌سلیقه‌گی او می‌رنجیدند». (نیکلسون، همان، ص ۴۶۵)
۸. منظور این است که دو گروه درگیر بحث و جدال شدند. چنانکه در شرح مثنوی نیکلسون (ج ۲، ص ۲۱۳) آمده، این بیت به صورت‌های دیگری نیز ضبط شده است، از جمله:  
 اهل چین و روم چون حاضر شدند رومیان در علم واقف‌تر شدند (۱)  
 و نیز در چاپ علاءالدوله:  
 اهل چین و روم در بحث آمدند

۱. این بیت، بدین صورت، حاکی از جانبداری مولانا از رومیان و مؤید توجیه فوق‌الذکر نیکلسون است.

به هر صورت، اگر ضبط نیکلسون درست باشد باید گفت که در مصراع اول، حرف اضافه «در» قبل از کلمه «بخت» به ضرورت حذف شده و یا «آمدند» به معنای «کردند» آمده است.

۹. زنگ یا زنگار: ماده‌ای سبز رنگ است که در مجاورت هوا و رطوبت بر روی آینه و آهن و غیره بر اثر ترکیب اکسیژن با عنصری دیگر پدید آید.

در اصطلاح عرفانی، مراد از زنگ، غبار کفر و سرکشی است که بر دل بنده نشیند. در قرآن کریم (آیه ۱۴ «سورة المطففين») از این مفهوم، با کلمه «ران» تعبیر شده است: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانو یکسبون. (زنگ، دل‌هایشان را پوشاند در آنچه به دست می‌آوردند). ران: «حجابی است که حاجب باشد میان عالم دل و عالم قدس به استیلائی حیات نفسانی در دل تا در حجاب ماند از انوار ربوبیت به کل» (مأخذ: اصطلاحات شاه نعمت الله، ص ۵۸ به نقل از وزین پور، ۱۳۷۱، ص ۲۵۷)

۱۰. به دیگر سخن، چنین مظهر عالمان ظاهری هستند که به انواع محفوظات و علوم مرسوم = علم ادنی = دل بسته‌اند و حال آنکه رومیان نمودار اصحاب کشف و شهوندند که طالب و واحد علم اعلی اند = علمی که از طریق تصفیة باطن و تزکیة نفس حاصل آید. (زمانی، ۱۳۸۲، دفتر اول، ص ۹۹۴)

۱۱. در شرح جامع مثنوی در توضیح معنای این بیت آمده است: «صورت بی حد و بی صورت عالم غیب، از آینه دل، بر موسی (ع) تابید به طوری که او دست در گریبان خود می‌کرد و دستش همچون خورشید می‌درخشید. صورت بی حد، در واقع، کنایه از جامعیت اسماء و صفات الهی است و مصراع دوم اشارتی است به معجزه ید بیضاء که در سوره‌های اعراف (آیه ۱۰۸) و طه (آیه ۲۲) و چند آیه دیگر از آن یاد شده است (همان، ص ۹۹۸)

۱۲. «تجلی حضرت حق بر دل‌های پاک، چنان مطلب دشوار و مبهمی است که با عقول جزئیة نمی‌توان بدان واقف شد. مطلب این است: آیا دل، تجلی گاه حق است؟ یا دل چیزی جز تجلی جمال حق نیست؟» (همان، ص ۹۹۹)

#### منابع:

۱. انوری ابیوردی، اوحدالدین، دیوان اشعار، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷.
۲. داعی حسنی رازی، سید مرتضی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳.
۳. زمانی، کریم (۱۳۸۲) شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۴. شهیدی، سید جعفر (۱۳۶۷) شرح مثنوی، جلد ۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۵. غزالی، ابوحامد محمد احیا علوم‌الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش

- حسین خدیوچم، جلد سوم، ربع مهلکات، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
۶. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۷)، خلاصهٔ مثنوی، تهران، انتشارات اساطیر.
۷. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۳۳)، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران.
۸. گوهرین، صادق، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. موحد، محمدعلی (مصحح)، (۱۳۶۹) مقالات شمس تبریزی، تهران، انتشارات خوارزمی.
۱۰. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی، به تصحیح نیکلسون، ۱۳۵۶، انتشارات امیرکبیر.
۱۱. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، شرفنامه (متن علمی و انتقادی)، به تصحیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
۱۲. نیکلسون، رینولد الین، شرح مثنوی مولوی، دفتر اول، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۳. وزین پور، نادر (۱۳۷۱)، آفتاب معنوی: چهل داستان از مثنوی مولوی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.